

همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی از منظر تمام حسان

نظریه‌ای جدید یا بازتاب سخن پیشینیان

شهریار نیازی

استادیار دانشگاه تهران

نعیم رحمانی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

(۲۳۹-۲۶۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۰۲

چکیده

قرینه‌های مختلفی در فهم معنای یک جمله، نقش دارند. نحویان نیز به این امر واقف بوده و در تحلیل‌های خود از قرینه‌های متفاوتی استفاده کرده‌اند. پس از آشنایی نحویان با منطق ارسطویی و ورود مسائل فلسفی در نحو، بیشتر توجه آنان به قرینه اعراب معطوف شد و این امر نقش قرینه‌های دیگر را کم رنگ‌تر کرد تا جایی که علم نحو، علم اعراب نامیده شد. در عصر حاضر دانشمندانی با در نظر گرفتن این مسأله، در پی تحلیلی نو و علمی از قرینه‌های مؤثر در فهم معنی بوده‌اند. تمام حسان با ارائه نظریه همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی، خواستار توجه یکسان به همه قرینه‌ها شد. وی هشت قرینه لفظی و پنج قرینه معنوی را معرفی می‌کند که یکپارچه و منسجم، معنی را به مخاطب منتقل می‌سازند. این مقاله می‌کوشد با معرفی این نظریه و تبیین جایگاه آن در جامعه علمی، رویکرد جدیدی در نگاه به متن ارائه دهد. رویکردی که قرینه‌های مختلف را در فهم معنی مؤثر می‌داند. این نظریه بازتابی از قرینه‌های مختلف و پراکنده در کتب نحوی به خصوص در دیدگاه‌های حازم قرطاجنی و عبدالقاهر جرجانی است که تمام حسان آنها را پس از دسته‌بندی، بیان کرده است.

واژه‌های کلیدی: تمام حسان، همبستگی قرینه‌ها، رخصت در قرینه، اعراب

* پست الکترونیک نویسنده مسؤول: rahmani.naeem@ut.ac.ir

مقدمه

مسأله معنی از دیرباز کانون توجه پژوهشگران بوده و در مورد اهمیت آن، همین بس که ارتباط میان جوامع انسانی وابسته به فهم آن از خلال زبان است. فهم معنی در هر زبانی نیازمند درک ساختارهای آن زبان است و این مسأله در زبان عربی، بیشتر در قرینه اعراب نمود پیدا می‌کند. از زمان ورود اسلام به سرزمین‌های مختلف و نیاز نومسلمانان به فهم متون دینی، اعراب بیشتر محسوس بود، زیرا آنها و حتی بعضی از عرب زبانان گاهی کلمه‌ای را درست ادا نکرده و یا اعراب آن را اشتباه می‌گفتند. این‌ها سبب شکل‌گیری پدیده لحن شد. هم‌چنین تغییرات اعرابی کلمه در جمله، نحویان را به این مسأله معطوف ساخت که اصولاً به چه دلیل اعراب کلمات تغییر می‌کند؟ همین طرز فکر و علت جویی، موجب شکل‌گیری پدیده عامل گشت، از این رو این نوع نگاه به علت در نحو پس از آشنا شدن میراث عربی با منطق یونانی، دستخوش تغییر شد و از یک بحث ساده به مسائلی منطقی مانند عامل و معمول رسید. بدین ترتیب قرینه اعراب، مهم‌ترین قرینه در فهم معنی به شمار آمد. از آن جایی که درک ساختار یک جمله نیازمند فهم روابط موجود میان عناصر آن است، نمی‌توان با اتکا به یک قرینه، معنی را یافت. در عصر حاضر با پدید آمدن مکاتب و اندیشه‌های فکری نو، رویکردها و نگرش‌ها به جمله و متن تغییر یافته و بحث‌های زبانی به جای اتکا بر مسائل فلسفی، خود زبان را مبنای کار قرار داده‌اند. در این میان تمام حسان، با نگاهی ساختارگرایانه به نحو عربی، سعی دارد چنین نگرشی را در نحو عربی پیاده سازد.

وی با مطرح ساختن نظریه همبستگی قرینه‌ها، روشن ساخت که همه قرینه‌ها به یک اندازه در فهم معنی اثرگذارند. مسأله مهم دیگر، بحث رخصت در قرینه است. همیشه نیاز نیست همه قرینه‌ها در معنی نقش داشته باشند، بلکه گاهی به دلیل وضوح معنی، یکی از قرینه‌ها نادیده گرفته می‌شود که در اصطلاح، رخصت در قرینه گویند.

این مقاله کوششی است جهت معرفی این نظریه و جایگاه آن در جامعه علمی، هم‌چنین پاسخ به سؤالاتی که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود: چه دلایلی موجب ارائه این نظریه توسط تمام حسان شد؟ این نظریه، حاصل پژوهش‌های وی بوده یا وام گرفته از

اندیشه‌های دیگران است؟ و آیا توانسته گرهی را از علم نحو بگشاید؟ هدف از نگارش این مقاله، بیان کارآیی و کارکرد این نظریه در پژوهش‌های نحوی عربی، هم‌چنین واکاوی ریشه‌های آن است.

از تحقیق‌های صورت گرفته در این زمینه، می‌توان به مقاله «نظریة القرائن فی التحلیل اللغوی» نوشته خالد بسندی چاپ شده به سال ۲۰۰۷ در مجله «اتحاد الجامعات العربیة للآداب» اشاره کرد. بیشتر سعی نویسنده در این مقاله، بیان بی‌نیازی نحو قدیم از چنین نظریه‌هایی است. وی از همین روی، نظریه نظم جرجانی و نظریه عامل را در فهم معنی کافی می‌داند. (بسندی، ۲۰۰۷: ۲۸۳-۳۱۹) رمضان در مقاله‌ای با عنوان «مؤثرات العمل النحوی بین القدماء و المحدثین»، بر این باور است که نظام و ساختار جمله و به ویژه همبستگی قرینه‌ها، نمی‌تواند جایگزین مناسبی برای نظریه عامل باشد. این مقاله در سال ۲۰۱۰ در مجله دانشگاه الجبل الأخضر لیبی به چاپ رسیده است. (رمضان، ۲۰۱۰: ۱۶) از دیگر تحقیق‌های انجام شده، مقاله‌ای با عنوان «الموازنة بین نظریة العامل و نظریة تضافر القرائن فی الدرس النحوی» است که بهاء الدین عبدالرحمن در سال ۲۰۱۱ در مجله دانشکده زبان عربی منصوره مصر منتشر ساخته است.

روش کار مقاله حاضر بدین صورت است که ابتدا در مورد اندیشه‌های تمام حسان و نظریه همبستگی قرینه‌ها سخن به میان آورده، سپس ریشه‌های آن را در اندیشه‌های پیشینیان و در نظریات جدید زبان شناسی بیان کرده و در پایان هم جایگاه آن در محافل علمی و نتیجه پژوهش بیان شده است.

بررسی لغوی و اصطلاحی واژه قرینه

قرینه، بر وزن فعيلة و به معنای مفعولة است و دلالت بر اقتران و پیوستگی می‌کند. ابن فارس حرف (ق رن) را به دو معنی می‌داند: ۱- جمع کردن دو چیز با هم ۲- چیزی که به سختی از چیز دیگری جدا شود، هم‌چنین قرینه به معنای نفس انسان است؛ چرا که ملازم و همراه اوست. (ابن فارس، ۲۰۰۷، ۸۵۲) می‌توان دو معنایی را که ابن فارس ذکر کرده، تحت عنوان یک معنی ذکر نمود و آن، ملازمت و اقتران است.

در قرآن کلمه قرین دو بار ذکر شده و به معنای ملازم و همنشین است، خداوند می‌فرماید: (قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ) (صافات، ۵۱)، (وَمَنْ يَعْنُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ ذِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ) (زخرف، ۳۶) پس می‌توان گفت معنای غالب ریشه (ق ر ن)، ملازمت و همراهی است. امیل بدیع یعقوب در تعریف اصطلاحی قرینه می‌گوید: «هي، في الكلام، كلُّ ما يدلُّ على المقصود» (یعقوب، ۱۳۸۸: ۵۲۲) قرینه، امری است که بیانگر مقصود سخن است. (الشريف الجرجاني، ۱۹۸۵: ۱۸۲) پس قرینه را می‌توان راه رسیدن به معنی تعبیر کرد که از طریق آن، معنای واقعی جمله تعیین می‌شود.

تمام حسان

وی در سال ۱۹۱۸ در روستای کَرَنک استان قنا در مصر دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را نخست در دارالعلوم مصر و سپس دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا را در انگلستان گذراند. دورهٔ تحصیلش در انگلیس هفت سال به طول انجامید و استاد راهنمای وی، فیرث (Firth ۱۸۹۰م- ۱۹۶۰م)، صاحب نظریهٔ بافت موقعیت (Context of situation) بود. شروع تألیفات علمی او از سال ۱۹۵۵ بوده که اولین کتابش، «مناهج البحث في اللغة» است. از دیگر نگاهشده‌هایش می‌توان به «اللغة بين المعيارية و الوصفية، اللغة العربية معناها و مبناها، مقالات في اللغة و الأدب، البيان في روائع القرآن و الخلاصة النحوية» اشاره نمود.

در حوزهٔ ترجمه نیز کتاب‌های مهمی را از جمله «النص و الخطاب و الإجراء» نوشتهٔ روبرت دوبوگراند (Robert de Beaugrande) ترجمه کرده است. موضوع اصلی این کتاب، اکتفا نکردن به نحو و ساختار جمله و توجه به سیاق و بافت موقعیت است. وی علاوه بر این نظریه، دیدگاه‌های جدیدی همچون تقسیم زمان به صرفی و نحوی، تقسیم کلمه به هفت دسته، بیان تکیهٔ کلمه و جمله به صورت منظم و قاعده‌مند و نظام بودن واژه نامه را هم داراست. تمام حسان را به سبب دیدگاه‌های نوینش در زبان عربی، لقب سیبویه زمانه داده‌اند. وی سرانجام پس از سال‌ها زندگی در خدمت به علم، صبح روز سه‌شنبه ۲۰۱۱/۱۰/۱۱ دار فانی را وداع گفت. (العارف، ۲۰۰۲: ۲۱-۱۳)

وی رشد یافتهٔ مکتب ساختارگرایی یا همان زبان‌شناسی توصیفی است. «به طور

خلاصه زبان‌شناسی توصیفی یعنی توصیف زبان آن‌گونه که هست، نه آن‌گونه که باید باشد و در پی آن است که دریابد عناصر زبانی چگونه شکل می‌گیرند، چه ارتباطی با دیگر عناصر دارند، چگونه کلیتی منسجم و یکپارچه از این اجزا و عناصر پدیدار می‌شود و چگونه این اجزا و عناصر الگوهای متنی را پدید می‌آورند» (علوی مقدم، ۱۳۷۷: ۱۸۷) ولی مهم‌ترین انتقادی که بر زبان‌شناسی توصیفی وارد است، توجه نداشتن به اثر در موقعیت، بافت و زمینه آفرینش آن است. زبان‌شناسان توصیفی می‌کوشند ادبیات را فی‌نفسه بررسی کنند و با آن همچون پدیده‌ای مجرد روبه‌رو می‌شوند. (همان: ۱۶۵) از این رو وی با بهره‌جستن از نظریات نقش‌گراها یا کارکردگراها، اندیشه‌های خویش را کاربردی و غنی ساخت و نظریه همبستگی قرینه‌ها را در این راستا مطرح کرد.

همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی

علم نحو اگرچه به موارد مهمی همچون ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، قرینه‌ها و تفسیر بعضی تعبیرها توجه دارد، ولی اولین موردی که به آن اهمیت می‌دهد، اعراب آخر کلمه‌ها است. (السامرائی، ۲۰۰۷: ۱) این نوع نگرش سبب توجه بیش از حد به قرینه اعراب و کم‌رنگ شدن نقش دیگر قرینه‌ها و شکل‌گیری پدیده عامل گشت. تمام حسان با مطرح کردن این نظریه، خواستار توجه به روابط موجود در ساختار جمله و متن شد تا از این طریق، معنی، بهتر فهمیده شود. وی مجموعه‌ای از قرینه‌های لفظی و معنوی را برمی‌گزیند و فهم معنی را منوط به درک این قرینه‌ها می‌داند و بر این باور است که نمی‌توان هیچ‌کدام از این قرینه‌ها را به تنهایی در نظر گرفت و می‌بایست آنها را یکپارچه و پیوسته به منظور فهم معنی بررسی کرد. منظور از قرینه در این نظریه، قرینه لفظی و معنوی است. دلیل اختیار این قرینه‌ها از میان قرینه‌های دیگر، به نوع نگاهش به مسأله قرینه‌ها بازمی‌گردد. وی با توجه به اهمیت زیاد نحویان به اعراب و شکل‌گیری عامل، و از آنجایی که عامل نیز پدیده‌ای لفظی یا معنوی است، این قرینه‌ها را به صورت یکپارچه برای بی‌نیازی از عامل به دست داده است. قرینه‌های لفظی عبارتند از: اعراب، رتبه، صیغه، مطابقت، رابط، تلازم، ادات، نغمه‌نگ. (رک: حسان،

۱- اعراب: یک قرینه به تنهایی نمی‌تواند همه معانی یک مفهوم را منتقل سازد. برای مثال جمله «ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا» را در نظر می‌گیریم. برای این‌که بدانیم زید فاعل است، دانستن چند مسأله لازم است: الف) زید اسم است، زیرا اگر فعل بود، نمی‌توانست فاعل واقع شود. (قرینه صیغه) ب) مرفوع بودن، رابطه اسناد میان زید و ضرب. (ج) رتبه: تأخیر و معلوم بودن فعل. با توجه به این قرینه‌ها می‌توانیم زید را فاعل بنامیم. در این‌که اعراب قرینه‌ای مهم در فهم معناست، شکی نیست. برای نمونه ترکیب «ما أحسن زید»، در صورت مشخص نبودن اعراب «زید» و «أحسن»، سه معنای متفاوت را می‌توان از آن اراده نمود: نفی و تعجب و استفهام، ولی پس از اعراب، معنای واضح می‌شود: ما أحسنَ زیدًا: نفی، ما أحسنَ زیدًا: تعجب، ما أحسنُ زیدًا: استفهام.

۲- رتبه: جایگاه کلمه در جمله را گویند، برای نمونه، فاعل پس از فعل و صله پس از موصول می‌آید. وی رتبه را به پایدار و ناپایدار تقسیم می‌کند. منظور از پایدار رتبه‌ای است که هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند: مانند موصول و صله، موصوف و صفت، بدل و مبدل منه و جار و مجرور. زیرا که همیشه صله پس از موصول و مجرور پس از جار می‌آید. ناپایدار آن است که بتوان جایگاه آن را جابه‌جا نمود: مانند مبتدا و خبر، فاعل و مفعول، حال و ...

۳- صیغه: ساختار هر صیغه‌ای، نوعی کلمه را می‌طلبد. برای نمونه، از فاعل و مبتدا انتظاری جز اسم بودن نیست و اگر هم در جایگاه مبتدا یا فاعل، فعل آمد، آن فعل در جایگاه اسم قرار گرفته است، مانند «ضَرَبَ فَعْلٌ مَاضٍ»، در این مثال «ضَرَبَ» از نظر صیغه، فعل است و به معنای اسم منتقل شده است.

۴- مطابقت: میان برخی کلمات می‌بایست تطابق‌هایی باشد تا معنی واضح شود. برای نمونه موصوف و صفت باید در مواردی مطابقت داشته باشند تا به رابطه موصوف و صفتی، پی برد. این مطابقت در پنج مورد است: اعراب، عدد (مفرد و مثنی و جمع)، شخص (متکلم و مخاطب و غایب)، نوع (مذکر و مؤنث)، معرفه و نکره بودن. این قرینه نیز نقش مهمی در فهم معنی دارد و گاهی رعایت نکردن آن سبب دشواری فهم

معنی می‌شود، مانند: «الرَّجُلَانِ الْفَاضِلَانِ تَقْوَمَانِ».

۵- رابط: این قرینه، بیانگر اتصال میان دو امر مرتبط با یکدیگر است، مانند مبتدا و خبر، موصول و صلّه، حال و ذوالحال، شرط و جواب شرط. این ارتباط به وسیلهٔ ارجاع ضمیر، حرف، اسم اشاره، تکرار لفظ و... بیان می‌شود. برای نمونه در جملهٔ «إِنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلَّمَكَ فَكَلَّمَهُ»، «فاءِ جواب شرط» قرینه‌ای لفظی است که رابط شرط و جواب آن است و اگر آن را حذف کنیم، برداشت‌های متفاوتی از جمله خواهد شد، مثلاً «إِنَّ» مخففه از ثقیله باشد یا «كَلَّمَهُ» (فعل امر) دلالت بر استثناء کند.

۶- تلازم (التَّضَامُ): نحویان رابطه‌های خاصی میان بعضی قسمت‌های نحو یافته‌اند که بیانگر ارتباط متقابل دو کلمه است، برای نمونه مضاف و مضاف الیه به مانند یک کلمه‌اند، ضمیر، موصوف یا مضاف واقع نمی‌شود، حرف جر بر سر فعل نمی‌آید. تمام حسان این مسائل را تحت عنوان قرینهٔ تلازم بیان کرده است. این قرینه به سه دسته تقسیم می‌شود: الف- لزوم: ارتباط میان دو کلمه یا عبارت به طوری که یکی بدون دیگری قابل تصور نباشد، مانند مضاف و مضاف الیه، موصوف و صفت و موصول و صلّه. ب- تنافی: نشانگر عدم ارتباط دو چیز است، مانند این که ضمیر، موصوف یا مضاف واقع نمی‌شود. ج- توارد: جایز بودن قرار گرفتن دو کلمه در کنار هم است، مانند فاء شرط که همیشه بر سر جواب شرط نمی‌آید.

۷- ادات: اصولاً هر حرفی مختص اضافه شدن به کلمه و جملهٔ خاصی بوده و همین، نکتهٔ مهمی در فهم معنی است. ادات بر دو قسم است: ۱- اداتی که بر سر جمله می‌آید. ۲- اداتی که بر مفرد (غیر جمله) وارد می‌شود. قسمت اول مانند نواسخ، حروف نفی، تأکید، استفهام، نهی، ترجیحی، عرض، تحضیض و قسمت دوم مانند حروف جر، عطف، استثناء و معیت. مثالی که می‌توان بیان کرد، واو معیه است که میان مفعول به و مفعول معه تمایز ایجاد می‌کند. این دو مثال را در نظر می‌گیریم: فهِمْتُ الشَّرْحَ، فهِمْتُ و الشَّرْحَ. شرح کتاب را متوجه شدم / فقط با شرح، مطالب کتاب را فهمیدم. اعراب کلمهٔ شرح در هر دو مثال نصب است و تنها قرینه‌ای که بیانگر تفاوت این کلمه بوده، واو معیت است که نشان می‌دهد شرح، مفعول معه است. این قرینه بسیار شبیه قرینهٔ تلازم

بوده و می‌توان گفت تمام حسان خواسته حروف را به عنوان قرینه‌ای جداگانه بیان کند، هم‌چنین، تلازم، معمولاً ارتباط دو اسم یا دو جمله است، ولی ادات، این‌گونه نیست. ۸- نغماهنگ: بافت صوتی را گویند که یک عبارت یا جمله در آن بیان می‌شود. اولین کسی که اصطلاح نغماهنگ را وارد پژوهش‌های زبانی معاصر عربی ساخت، ابراهیم انیس است. وی آن را تحت عنوان موسیقای کلام بیان می‌کند. (انیس، بی‌تا: ۱۰۳) تمام حسان بر این باور است که بحث نغماهنگ جمله در زبان عربی، بررسی و ثبت نشده است. وی در پایان‌نامه دکتری خود که بررسی لهجه عدن بوده، به نتایجی در مورد نغماهنگ جمله دست یافته و سپس آن را بر زبان عربی فصیح پیاده کرده است. (حسان، ۱۹۷۳: ۲۲۸-۲۲۹) برای نمونه آیه زیر را در نظر می‌گیریم: (وَإِذَا سَجُّوا لِلْمَعْوِ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (القصص/ ۵۵) «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» یک جمله دعایی است و پیام آن، آرامش و خیر است، اما در این آیه خطاب مسلمانان به جاهلان بوده، از این رو با فضای آیه همخوانی ندارد. اینجاست که قرینه نغماهنگ اهمیت می‌یابد و «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» با نغماهنگ عصبانیت، بیانگر جدایی و قهر است. نکته - ای که در نقد این قرینه می‌توان عنوان کرد این است که بافت صوتی یک جمله نمی‌تواند قرینه‌ای لفظی باشد، چرا که در ظاهر جمله مشخص نیست و با تلفظ دانسته می‌شود. فقط در صورتی می‌توان این دیدگاه را پذیرفت که منظور تمام حسان، نشانه‌های دال بر نغماهنگ باشد، مانند حذف همزه استفهام و آمدن علامت سؤال در پایان جمله.

قرینه‌های معنوی

در این قسمت به قرینه‌های معنوی می‌پردازیم که در معنی نقش دارند و جمع بین این قرینه‌ها و قرینه‌های لفظی، همبستگی قرینه‌ها را در فهم معنی به دنبال دارد. تمام حسان پنج قرینه معنوی را بیان می‌کند که برخی از آنها زیرشاخه‌های زیادی دارند. در واقع وی با نگاهی کلی و یافتن روابط موجود میان کلمات، این قرینه‌ها را بیان کرده است، قرینه‌هایی که در کتاب‌های نحوی به صورت پراکنده وجود داشته است. (رک، حسان، ۱۹۷۳: ۲۰۵-۱۹۱): ۱- اسناد: رابطه میان فعل و فاعل و مبتدا و خبر را گویند. ۲- تخصیص: می‌توان این قرینه را به سبب نقشی که ایفا می‌کند، قید نامید، زیرا معنای

اسناد جمله را مقید می‌سازد. با ذکر چند مثال، انواع این قرینه را توضیح می‌دهیم: «ضَرَبَ عَمْرُو زَيْدًا»، در این جمله «زیداً» مفهوم جمله را تخصیص داده است. اگر بگوییم «أَتَيْتُ رَغْبَةً فِي لِقَائِكَ» یا «كَيْ أَلْقَاكَ» یا «لِأَلْقَاكَ»، در واقع آمدن را با قید غایت به خودت نسبت داده‌ای و این قید دلالت بر مفعول له می‌کند و همین، قرینه‌ای است در فهم معنای جمله.

۳- تبعیت: شامل نعت، بدل، تأکید و عطف بیان است. اهمیت این قرینه‌ها یکی در مطابقت تابع و متبوع در قرینه اعراب است و دیگری در رتبه که تابع همیشه پس از متبوع می‌آید.

۴- نسبت: قرینه‌ای شبیه تخصیص است؛ چرا که معنای اسناد را مقید می‌سازد، ولی تفاوت آن در این است که تخصیص، محدود ساختن و نسبت، به معنای نسبت دادن چیزی به چیز دیگر است. حروف جر و اضافه، این قرینه را تشکیل می‌دهند. برای نمونه در جمله «جَلَسَ زَيْدٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ»، حرف جر، معنی را به فعل نسبت داده است.

۵- مخالفت، از دیگر قرینه‌هایی است که تمام حسان آن را در ذیل قرینه‌های معنوی بررسی می‌کند. تمام حسان با ذکر مثالی این قرینه را شرح می‌دهد: الف) نَحْنُ الْوُجُوهُ نُكْرِمُ الضَّيْفَ وَ نُعِيثُ الْمَلْهُوفَ. ب) نَحْنُ الْعَرَبُ نُكْرِمُ الضَّيْفَ وَ نُعِيثُ الْمَلْهُوفَ. «العرب» در جمله اول خبر، و در جمله دوم، مختص است و مابعد آن خبر محسوب می‌شود. در واقع تمام حسان بر این باور است که عرب برای وضوح معنی و عدم ابهام، اعراب مختص را برخلاف اعراب آن در جمله اول ذکر کرده است. شبیه این مسأله در قواعد نحویان نیز یافت می‌شود. فاضل السامرائی در این مورد می‌گوید: در بعضی موارد نیاز نیست اعلال واجب، انجام گیرد و این سبب می‌شود معنی حفظ شود و نیز از ابهام و پیچیدگی معنایی کلام جلوگیری می‌گردد، مانند «الْخَوْلُ وَالْخَالُ» که در واقع هر دوی آنها می‌بایست اعلال شوند؛ چرا که حرف عله ما قبل مفتوح تبدیل به الف می‌شود، ولی برای حفظ معنی یکی از این کلمه‌ها به حالت خود باقی مانده است، «الْخَوْلُ» به معنای برده و کنیز است و «الْخَالُ» به معنای دایی است. (السامرائی، ۲۰۰۹: ۶۳)

جمع همه قرینه‌های ذکرشده، نظریه همبستگی قرینه‌ها را تشکیل می‌دهد. نحویان هم به نقش این قرینه‌ها اشاره کرده‌اند. در واقع ارزش کار تمام حسان بدین سبب بوده که توانسته با توجه به میراث زبانی عربی و مکاتب غربی، نظریه‌ای جامع را در فهم معنی به دست داده و چنین کاری، بسیار ارزشمند است.

رخصت در قرینه

در مبحث قبل، همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی بیان شد و این مهم حاصل گشت که قرینه‌ها، یکپارچه و منسجم، در فهم معنی نقش دارند و به عبارتی دیگر، همه قرینه‌ها در فهم معنی اهمیت دارند. تمام حسان در این باره می‌گویند: «نحویان، اعراب را مهم-ترین نشانه در فهم معنی به شمار آوردند و همه نحو را بر پایه آن بنا نهادند، در صورتی که در همبستگی قرینه‌ها، اعراب همانند دیگر قرینه‌هاست و همه آنها وظیفه رساندن معنی را ایفا می‌کنند.» (حسان، ۱۹۷۳: ۲۳۲) همیشه نیاز نیست همه قرینه‌ها در یک جمله باشند تا معنی واضح شود. این مسأله فقط در صورت وضوح معنی یا در اصطلاح نحویان، **أمن اللبس**، ثابت است؛ چرا که در غیر این صورت، زبان مبهم و غیر قابل فهم خواهد شد. این مسأله، رخصت (الترخص) در قرینه نام دارد. برای نمونه در جمله «خَرَقَ الثَّوْبُ الْمَسْمَارَ»، پر واضح است که «ثوب» مفعول، و «مسمار» فاعل بوده و قرینه اسناد، موجب گشته قرینه اعراب رعایت نشود و این مسأله بدیهی بوده؛ چرا که هیچ‌گاه میخ سوراخ نمی‌شود. حال با توجه به این مسائل، آیا اختیار در رخصت و نادیده گرفتن قرینه با توجه به وضوح معنی، زبان را بی‌قاعده و از حالت طبیعی خود خارج نخواهد ساخت؟

منظور از رخصت این نیست که هر کس با توجه به وضوح معنی، هرگونه دخل و تصرفی در قرینه‌ها و روابط جمله ایجاد کند. دلیلی که بیشتر منادیان این تفکر دارند این است که زبان فصیح رایج میان خطیبان و اندیشمندان در بیشتر موارد، بدون اعراب نیز قابل فهم است. این تفکر ناشی از خلط میان زبان فصیح و زبان عامیانه بوده؛ چرا که زبان فصیحی را که از زبان خطیبان و اندیشمندان شنیده می‌شود، نمی‌توان فصیح اصیل نامید. منظور از فصیح اصیل، همان چیزی است که در قرآن و اشعار و آن چه که تا به

امروز براساس نظام زبان عربی بوده، وجود دارد. (عبداللطیف، ۱۹۸۳: ۳۲۱) سعید محمد بدوی در کتابش *مستویات العربية المعاصرة فی مصر* بر این باور است که پنج گونه زبان در حال حاضر وجود دارد که رخصت هم فقط در یکی از آنها قابل قبول است: ۱- فصیح التراث ۲- فصیح العصر ۳- عامیة المثقفین ۴- عامیة المتنورین ۵- عامیة الأمیین (همان) به طور کلی زبان را نمی‌توان محدود قواعد و ساختارهای نحوی ساخت، بلکه زبان فراتر از قواعد آن بوده و این نوع نگاه، بسیاری از مسائل موجود در زبان مانند شاذ و نادر و ... را ساده می‌سازد، ولی باید توجه داشت رخصت در قرینه هم بدون وضوح معنی امکان‌پذیر نخواهد بود و در واقع رخصت نیز، امری قاعده‌مند است. تعبیر دیگری که از رخصت می‌توان بیان کرد این است که مثال قرینه‌ها در یک جمله بسان نشانه‌های یک آدرس است. شخصی به دنبال آدرس مکانی می‌گردد. شما در راهنمایی او به ذکر یک نشانه بسنده نمی‌کنید، بلکه با ذکر چندین نشانه مانند خیابان دوم، کوچه سوم، کنار نانوائی و ... سعی در شناساندن بهتر آدرس به او دارید. آن شخص به کمک این نشانه‌ها به سراغ آدرس می‌رود و شاید با دیدن کوچه سوم، آن را بیابد و دیگر نیاز به دیگر نشانه‌ها نباشد. قرینه‌ها در جمله نیز چنین‌اند و در صورتی که معنی بدون یکی از قرینه‌ها واضح باشد، رخصت در قرینه رخ خواهد داد. (حسان، ۲۰۰۳، ۲۳۰:۱-۲۲۹) پس رخصت یعنی بیان سخن برخلاف قاعده با توجه به وضوح معنی و عدم ابهام و اگر این وضوح در معنی نباشد، رخصتی در سخن وجود نخواهد داشت. این مبحث ارتباط تنگاتنگی با همبستگی قرینه‌ها دارد؛ چرا که قرینه‌های متعدّد در فهم معنی، این امکان را می‌دهد که به شرط وضوح معنی، یکی از آنها نادیده گرفته شود. (همان: ۱۲)

رخصت در علم نقد نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است تا جایی که تحت عنوان ساختارشکنی برای بیان غرضی معین بیان می‌شود. «در نقد زبان‌شناختی بحثی تحت عنوان میزان آزادی یک نویسنده مطرح است و در واقع فقط نویسندگان مطرح و بنام با توجه به غرض و قصد خاصی، می‌توانند قواعد زبان را زیر پا بگذارند؛ چرا که این‌ها حجت‌زبانند. در قرآن نیز چنین ترخص و پیروی نکردن از قواعد به چشم می‌خورد که بلاغی‌ها بسیاری از دلایل آن را ذکر کرده‌اند.» (مندور، ۱۹۸۸: ۲۱)

با بیان حوزه نظری این پدیده و تبیین آن، به جنبه تطبیقی آن نیز در جمله پرداخته و انواع رخصت در قرینه‌های مختلف را بیان می‌کنیم.

رخصت در اعراب

اعراب از قرینه‌های مهمی است که از ابتدای وضع قواعد تاکنون اهمیت زیادی را دارا بوده و همان‌گونه که قافیه در شعر و سجع در نثر اهمیت داشته و زنگ مطلب (سخن نیمایوشیخ در مورد قافیه) به شمار می‌رود، اعراب نیز جایگاه مهمی در تحلیل متن به خصوص نزد قدما داشته است. البته این به معنای انکار دیگر قرینه‌ها نیست؛ بلکه همان‌گونه که بیان شد، اعراب همانند قافیه، بیشتر جلب توجه می‌کند. اکنون برای فهم رخصت در این قرینه، سخن ابن هشام را در این زمینه ذکر می‌کنیم: رفع مفعول و نصب فاعل در کلام عرب شنیده شده است، مانند «خَرَقَ الثَّوْبُ الْمِسْمَارَ»، «كَسَرَ الزَّجَاجُ الْحَجَرَ»، هم‌چنین این گفته اخطل:

هَلُ الْفَنَافِذِ اجْوُنُ قَدْ بَلَّغَتْ نَجْرَانُ أَوْ بَلَّغَتْ سَوَاءَ تِهِمْ هَجْوُ

اخطل در این بیت قوم جریر را هجو کرده و می‌گوید: در انجام بدی و کارهای ناشایست، مانند جوجه تیغی که سریع در شب حرکت می‌کند، هستند و آوازه بدی این قوم به نجران و هَجَرَ هم رسیده است. شاهد در این بیت «سوءات» است که نقش فاعل را داراست، ولی منصوب است. در برخی موارد نیز هر دو به صورت منصوب ذکر شده‌اند:

قَدْ سَأَلَمَ الْحَيَاتِ مِنْهُ الْقَدَمَا الْأَفْعَوَانَ وَ الشُّجَاعَ الشُّجَعَمَا

(مارهای کشنده و خطرناک هیچ آسیبی به پاها نرسانند).

رفع هر دوی آنها نیز شنیده شده است (ابن هشام، ۱۳۸۶، ۲: ۳۵۵-۳۵۴):

إِنَّ مَنْ صَادَ عَقْعَقًا لَمْ شَوْمُ كَيْفَ مَنْ صَادَ عَقْعَقَانَ وَ بَوْمُ

(هر کس زاغی را شکار کند، نحس شده است؛ چه برسد به این که دو زاغ و یک جغد شکار کند). همه این تغییرات در اعراب جمله، با توجه به وضوح معنی و عدم ابهام صورت می‌گیرد و این امر هم بر آن قیاس نمی‌شود. (السیوطی، بی‌تا، ۱: ۱۶۵) یکی از مثال‌هایی که تمام حسّان در این باب بیان می‌کند، بحثی است که در نحو تحت عنوان الجوار مطرح می‌شود: «هَذَا جُحْرٌ ضَبٌّ خَرِبٌ». بنابر قواعد نحوی، می‌بایست «خَرِبٌ» که صفت

«جُحْر» است، مرفوع باشد، ولی به سبب حفظ تناسب موسیقایی، اعراب نادیده گرفته شده و در واقع، رخصت در قرینه اعراب رخ داده است. (حسان، ۲۰۰۳: ۲۵۵)

رخصت در صیغه

صیغه همان ساختار صرفی کلمه است و یکی از قرائن لفظی نزد تمام حسان به شمار می‌رود. بسیاری مواقع به سبب مصون بودن از اشتباه (أَمِنَ اللَّيْسُ) و سیاق جمله، صیغه کلمه دستخوش تغییر می‌شود، مانند این آیه: (سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی يٰسِيْنَ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُهَيَّبِيْنَ) (الصفات / ۱۳۲-۱۳۱). این آیه در وصف حضرت الیاس آمده و دلیل آن که ال یاسین را تعبیر به الیاس می‌کنیم، این است که هم آیه‌های قبل در مورد اوست و هم در آیه بعد (اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ) اشاره به این مسأله دارد که منظور اهل و عیال الیاس نیست. البته در قرائت‌های دیگر آل یاسین هم آمده که منظور او و یارانش است. (حسان، ۲۰۰۳، ۱: ۲۳۲)

رخصت در تلازم

قرینه تلازم در بحث قرینه‌ها مطرح شد و در این قسمت با ذکر مثالی، رخصت را در آن توضیح می‌دهیم. خداوند در قرآن می‌فرماید: (قُلُوْا لِلّٰهِ تَفَتُّوْا تَذٰكُوْا يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنُوْا حَرَضًا اَوْ تَكُوْنُوْا مِنَ الْهٰلِكِيْنَ) (یوسف / ۸۵) فتی، زال، برج و انفک از افعال ناقصی است که فقط به همراه نفی یا شبه نفی عمل می‌کند و حرف نفی فقط پس از قسم حذف می‌شود. (ابن عقیل، ۱۴۲۷، ۱: ۲۴۵) حال در آیه ذکر شده، حرف نفی حذف شده و دلیل آن هم منفی نیامدن این افعال است و اگر هم به تنهایی بیایند، حرف نفی یا شبه نفی را در تقدیر می‌گیریم. چون این افعال همراه پیشوند خود رابطه‌ای تنگاتنگ دارند، قرینه تلازم نام دارد و در این آیه هم رخصت در این قرینه اتفاق افتاده است. در واقع به دلیل وضوح معنی و از آن جهت که این افعال هیچ‌گاه بدون نفی یا شبه نفی کاربرد ندارند، این رخصت رخ داده است. البته وی در کتاب «مقالات في اللغة و الأدب»، حوزه رخصت در قرینه را گسترده‌تر می‌بیند و آن را این‌گونه بیان می‌کند: ۱- رخصت در قرینه (در مباحث قبل بیان گردید). ۲- رخصت در قاعده

نحویان هنگامی که موردی مطابق با قواعد نباشد، بحث عدول از قاعده را مطرح می‌کنند و مباحث شاذ و نادر از همین مورد نشأت می‌گیرد. تمام حسان بکار بردن کلمه رخصت را در یک منهج زبانی، مناسب‌تر از کلماتی چون شاذ و نادر و ... می‌داند. (حسان، ۲۰۰۶، ۲: ۲۲۴)

۳- رخصت در بافت موقعیت

سیاق یا بافت موقعیت، قرینه مهمی است که در بسیاری موارد، فهم معنای جمله وابسته به آن است. قرینه‌های لفظی و معنوی در یک جمله استفاده می‌شود، ولی قرینه سیاق بیش از یک جمله و گاه یک متن را در بر می‌گیرد. با ذکر آیه‌ای از قرآن منظور از رخصت را در این قرینه، تبیین می‌کنیم. (وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْعٌ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا وَكُكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ) (النحل/ ۶-۵) در نگاه اول، معنای آیه این طور به نظر می‌آید: خداوند چهارپایان را برای ما آفریده است، ولی با توجه به آیه بعد، متوجه خواهیم شد که آیه اول نیز از «لکم» شروع می‌شود و در واقع باید بر «خَلَقَهَا» وقف کرد. (حسان، ۲۰۰۶، ۲: ۲۲۶) البته خداوند چهارپایان را برای انسان خلق کرده، ولی در این جا بحث تناسب موسیقایی مطرح است که دو جمله «لکم...» آن را تحقق می‌بخشد. پس نادیده گرفتن یک قرینه، باید همراه عدم ابهام جمله باشد، همان‌گونه که ابن مالک در الفیه در ذیل بحث افعال دو مفعولی می‌گوید:

فِي بَابِ ظَنَّ وَ أَرَى الْمُنْعَ اشْتَهَرُ وَلَا أَرَى مَنَعًا إِذَا الْقَصْدُ ظَهَرَ

(ابن مالک، ۲۰۰۰: ۴۶)

در جای دیگری در بحث فاعل می‌گوید:

وَمَا يَأَلُّ أَوْ يَلْمَا انْحَصَرَ أَحْرَرٌ وَقَدْ يَسْبِقُ إِنْ الْقَصْدُ ظَهَرَ

(همان: ۴۴)

می‌بینیم که عدم ابهام در جمله، می‌تواند اختیاراتی به متکلم دهد و این همان نکته‌ای است که تمام حسان تحت عنوان رخصت در قرینه بیان کرده است. به نظر می‌رسد این اختیار نمی‌تواند در هر شرایطی استفاده شود و عدم ابهام هم که مجوز اصلی رخصت در قرینه است، تا جایی مفید بوده که ساختار کلام مشوش نشود، به عبارتی دیگر مهم مقصد و

هدف سخن است. نظریه همبستگی و همچنین بحث رخصت در قرینه مفصلاً بیان شد. این مسأله دو دلیل عمده دارد: ۱- دیدگاه‌های تمام حسان به عنوان شخصیتی مهم در نحو و زبان‌شناسی عربی کمتر در ایران مورد توجه بوده است. ۲- برای واکاوی ریشه‌های این نظریه به طور دقیق، نیاز بود بیشتر زوایای آن بیان شود.

حال با بیان این نظریه، این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آیا این نظریه، حاصل تأملات شخصی وی بوده یا وام گرفته از اندیشه و مکتب خاصی است؟ در این قسمت دیدگاه‌هایی که مستقیم یا غیرمستقیم در شکل‌گیری این نظریه نقش داشته‌اند، بیان می‌شود تا بتوان پاسخ سؤال را یافت.

بازتاب این نظریه در اندیشه‌های پیشینیان

نگرش همبستگی قرینه‌ها را می‌توان در اندیشه‌های پیشینیان یافت، گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم. با مطالعه آرای گذشتگان، می‌توان گفت بیشترین تأثیرپذیری نظریه هم-بستگی از دیدگاه‌های حازم قرطاجنی و عبدالقاهر جرجانی است، البته دیدگاه‌های دیگر نحویان نیز در این مورد اهمیت دارد.

ابن فارس نقش اعراب را در فهم معنی این‌گونه بیان می‌کند: نحویان قدیم، اعراب را تنها عامل در فهم معانی مختلف می‌دانند، چه اگر اعراب نباشد، فاعل از مفعول، مضاف از منوع و تعجب از استفهام قابل تشخیص نیست. (ابن فارس، ۲۰۰۷: ۴۳) این جمله، اهمیت زیاد اعراب را نمایان‌گر است، ولی نحویان از دیگر قرینه‌ها در فهم معنی غافل نبوده‌اند. «سیبویه در بیان معنای یک جمله فقط به اعراب بسنده نمی‌کرد و دیگر قرینه‌ها را نیز در نظر می‌گرفت. وی اعراب را فرع معنی می‌دانست، با وجود این گاهی با توجه به قرینه و سیاق، وجه دیگری از اعراب را می‌پذیرفت، هم‌چنین وی نحویان معاصر خود را به دلیل توجه زیاد به اعراب و قیاس مورد نقد قرار می‌داد.» (محمد، ۱۹۹۹: ۲۱۳) ابن جنی در مورد نقش دیگر قرینه‌ها می‌گوید: «در حالتی که اعراب کلمه در جمله مشخص نباشد، لازم است فاعل، مقدم و مفعول، مؤخر بیاید و این مسأله جایگزین اعراب است مانند «نَصَرَ یحیی عیسی»». (ابن جنی، ۱۹۵۲، ۱: ۳۵)

ابن مالک نیز اشاراتی به این مسأله دارد. وی در تعریف حال می‌گوید (ابن مالک، ۲۰۰۰: ۵۸):

الحالُ وصفٌ فضلةٌ مُنتصبٌ مفهَمٌ في حال كُفرداً أذهب

در این بیت تعدادی قرینه برای فهم حال وجود دارد، قرینه‌های لفظی عبارتند از: وصف بودن حال که بیانگر نوع صیغه است، فضله بودن که جایگاه کلمه در جمله را تعیین می‌نماید و «منتصب» اعراب کلمه را مشخص می‌کند. «مفهم فی حال» نیز قرینه‌ای معنوی و حالت جمله را تعیین می‌کند. اصولاً گذشتگان در تحلیل‌های خود از قرینه‌های مختلفی استفاده کرده‌اند، ولی اتکای بیشتر آنها بر قرینه اعراب بوده است. در مواردی که از نحویان نقل شد، توجه آنها به دیگر قرینه‌ها در فهم معنی، بارز بود، ولی تفاوت نگاه آنها به معنی با نگاه نحویان معاصر، در بارز نمودن یک قرینه از میان قرینه‌های دیگر است. نحویان قدیم بیشتر توجه خود را به اعراب و نحویان معاصر همه قرینه‌ها را در فهم معنی مؤثر دانسته‌اند و قرینه خاصی را خاص نساخته‌اند. در میان علمای قدیم، دیدگاه‌های عبدالقاهر جرجانی و حازم قرطاجی بسیار شبیه نظریات تمام حسان بوده، بلکه بهتر بگوییم حسان تحت تأثیر آنها بوده است.

عبدالقاهر جرجانی

تمام حسان تحت تأثیر مستقیم عبدالقاهر بوده و این نکته را به طور صریح در تألیفاتش به خصوص در مورد همبستگی قرینه‌ها ذکر می‌کند. جرجانی را می‌توان پیشگام نگرش همبستگی قرینه‌ها در فهم معنی دانست. وی این مسأله را تحت عنوان نظم، مطرح ساخته و اصطلاحات تعلیق، توخّی و معانی نحو را در توضیح آن ذکر کرده است. قصد وی از بیان این مسائل، پیوستگی کلمات در جمله و متن بوده، این که برای فهم معنی، باید نگاهی کلی به فضای متن داشت و نظم حاکم بر آن را که حاصل قرار گرفتن قرینه‌های مختلف در کنار یکدیگر است، درک نمود. این مسأله در «دلائل الاعجاز» این گونه آمده است: لَيْسَ اللَّظْمُ سِوَى تَعْلِيقِ الْكَلِمِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ. (الجرجانی، ۲۰۰۱: ۱۵) وی هم چنین می‌گوید:

و قد عَلِمْنَا أَنَّ اللَّظْمَ لَيْسَ سِوَى حُكْمٍ مِنَ الْمُخَوِّ نَمِضِي فِي تَوْخِيهِ

(همان: ۲۰)

منظور از توخّی، بررسی روابط میان کلمات در جمله برای رسیدن به فهم بهتر معناست. به طور کلی بررسی هر آنچه را مرتبط با پیوستگی کلمات در جمله است، می‌توان

حکمی از احکام نحو و به عبارتی دیگر معنای نحو به شمار آورد. (همان: ۱۸) می‌توان گفت اولین کسی که سعی در بیان قرینه‌ها به صورت یکپارچه و منسجم کرده، جرجانی است. وی قرینه‌های مختلفی همچون صیغه، ادات، تلازم، رتبه، مطابقت و نغمه‌نگ را ذکر نموده و آنها را قرینه‌های تعلیق نامیده است. (عبداللطیف، ۱۹۸۳: ۱۱۳-۱۱۲) نظریه همبستگی، از لحاظ ساختاری و معنایی، بسیار شبیه نظریه نظم عبدالقاهر بوده، ولی تمام حسان این نظریه را به عنوان یک الگو نپذیرفته و فقط در برخی موارد از آن بهره برده است. عمده دلیلی که می‌تواند توجیهی بر این گفته باشد این است که عامل در نظریه نظم عبدالقاهر نقشی اساسی ایفا می‌کند، ولی همبستگی قرینه‌ها، در دیدگاه تمام حسان، جایگزینی برای عامل است. از طرفی مبنای زبان‌شناسی توصیفی بر توصیف ماده زبانی بوده و از هرگونه تفسیر و تعلیل فلسفی به دور است. البته وی از نظریه نظم در تبیین نظریه خود بهره برده، ولی آن را مبنای کار خود قرار نداده، هم‌چنین «هدف نظریه نظم عبدالقاهر بدست دادن پژوهشی نحوی نبوده، بلکه وی صحت قواعد نحوی را شرطی برای رسیدن به زیبایی اسلوب می‌داند، به همین سبب نظام کاملی بر اساس نظریه‌اش در علم نحو ارائه نداد». (عبداللطیف، ۱۹۸۳: ۱۱۴-۱۱۳) نگاه عبدالقاهر نگاهی فراجمله‌ای و متنی بوده، نظریه همبستگی نیز نگاهی فراجمله‌ای را می‌طلبد تا مجموع قرینه‌ها در کنار هم معنی را تولید کنند.

حازم قرطاجنی

تمام حسان تحت تأثیر اندیشه‌های قرطاجنی نیز بوده که حتی می‌توان گفت تأثیری که وی بر اندیشه‌های تمام حسان داشته، بیشتر از دیدگاه‌های عبدالقاهر بوده است. در این قسمت سعی می‌کنیم این مساله را تبیین کنیم.

از دید قرطاجنی یک شاعر (نویسنده) باید ده مشخصه داشته باشد تا بتواند متنی زیبا و مورد قبول عرضه کند. یکی از این مشخصه‌ها، به تعبیر وی: *القُوَّةُ عَلَي تَحْسِينِ وَصَلِ بَعْضِ الْفُصُولِ بَعْضِ وَ الْأَبْيَاتِ بَعْضِهَا بَعْضِ وَ الْإِصَاقِ بَعْضِ الْكَلَامِ بَعْضِ عَلَي الْوُجُوهِ الَّتِي لَا تَجِدُ النَّفْسُ عَنْهَا نُبُوَّةً*. (القرطاجنی، ۱۹۶۶: ۲۰۰) عبارت‌های یک متن باید به هم پیوسته باشد و این ارتباط و همبستگی می‌بایست به گونه‌ای باشد که طبع آن را بپذیرد و

کراهیت در شنیدن ایجاد نکند. «غیر متخاذلة النسیح» (همان: ۲۸۸) عبارت دیگری است که وی در مورد انسجام و همبستگی به کار برده است و این را می‌رساند که میان واژگان یک جمله و یک متن، باید نوعی انسجام و همبستگی برقرار باشد تا معنی و لفظ در کنار هم متنی منسجم را تشکیل دهند. نکته دیگری که تأثیرپذیری تمام حسان را از قرطاجنی دوجندان می‌کند، تشابه عنوان کتاب وی «اللغة العربية معناها و مبناها» با فصل‌های کتاب «منهاج البلغاء و سراج الأدباء» است. وی فصل‌های کتاب را به ترتیب، معانی، مبانی و اسلوب نامیده است. همان‌گونه که قرطاجنی معنی را بر مبانی مقدم ساخته، حسان نیز این نکته را در نظر گرفته است. پس بحث‌های مربوط به انسجام و معنی و مبانی در اندیشه قرطاجنی، تأثیر مستقیمی در شکل‌گیری نظریه همبستگی قرینه‌ها داشته است. از آن جایی که حسان رشد یافته زبان‌شناسی توصیفی است و در این راه با دیگر مکاتب و دیدگاه‌های زبان‌شناسی نیز آشنا بوده، تأثیرپذیری وی از این دیدگاهها دور از انتظار نیست. در این قسمت برخی از مهم‌ترین این دیدگاهها را که به نوعی در شکل‌گیری نظریه همبستگی تأثیرگذار بوده‌اند، بیان می‌شود.

نظریه‌های زبان‌شناسی

همان‌گونه که بیان شد، نظریات جدید زبان‌شناسی را هم می‌توان در شکل‌گیری این نظریه سهیم دانست. از مواردی که این فرضیه را تقویت می‌سازد، مقید نبودن حسان به ساختارگرایی و اضافه کردن نقش‌گرایی به آن است. نقش‌گرایی مکتبی است که در مقابل ساختارگرایی ایجاد شد و به کارکرد و نقش زبان بیشتر اهمیت می‌داد تا به ساختار آن. ریشه‌های این نظریه، به زبان‌شناسان حلقه پراگ باز می‌گردد. (حاجی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۳۶) البته نباید نقش استاد وی فیرث نیز، که صاحب نظریه بافت موقعیت بود، انکار کرد. حسان پژوهش‌های ساختارگرایی را در فهم ساختارهای زبانی کافی نمی‌داند و سیاق را حلقه گمشده این مکتب معرفی می‌کند. در این راستا بود که وی نگاهی فراجمله‌ای و متن‌محور داشت و همبستگی قرینه‌ها هم حاصل این نوع نگاه است. بحث انسجام هالیدی و حسن نیز به نوعی می‌تواند در این نظریه تاثیر گذاشته باشد، چرا که انسجام در تفکر هالیدی عبارت است از ابزارهای زبان‌شناختی اعم از دستوری،

واژگانی و معنایی که موجب پیوند جمله‌ها با یکدیگر می‌شوند و در قالب واحدهای بزرگتری به هم متصل می‌گردند. (آقا گل‌زاده، ۱۳۸۵: ۹) حسان نیز همبستگی قرینه‌ها را منسجم و یکپارچه بودن قرینه‌ها معرفی می‌کند، این که قرینه‌ها را پیوسته بدانیم و هیچ کدام را جدا از یکدیگر نپنداریم. بنابراین تمام حسان نظریه خویش را با بهره‌گیری از دیدگاه‌های پیشینیان به خصوص قرطاجی و حرجانی و هم‌چنین آرای زبان‌شناسی نوین به خصوص ساختارگرایی و انسجام‌هالیدی، بیان نموده است. حال با بیان جایگاه وی در مجامع علمی، دیگر پذیری این نظریه بیشتر آشکار خواهد شد.

جایگاه نظریه همبستگی

به طور کلی این نظریه برخلاف سایر دیدگاه‌های تجدید نحو، توانسته جایگاه قابل قبولی در محافل علمی به دست آورد. احمد الجندی می‌گوید: تمام حسان توانست نقش قرینه‌هایی که نحویان به سبب توجه زیاد به اعراب، به فراموشی سپرده بودند، آشکار کرده و نظریه‌ای جدید در زبان عربی مطرح سازد و این نظریه لازم است کاربردی شده و جنبه آموزشی یابد. (الجندی، ۱۹۸۴: ۳۲۰) طه الجندی از دیگر نحویان معاصر، بر این باور است که این نظریه، اندیشه‌های نویی را در پژوهش‌های نحوی بدست داده و قابل تقدیر است، ولی نحویان قدیم هم به نقش دیگر قرینه‌ها توجه داشته و اهمیت آن را در فهم معنی درک نموده‌اند. دیدگاه‌های تمام حسان به ویژه نظریه همبستگی قرینه‌ها، نحو عربی را به جایگاه واقعی خود رساند و گام بسیار مهمی در زمینه آموزشی زبان برداشته و نحو را براساس نقش و کارکرد یا همان معنی، بررسی کرده است. (بسندی، ۲۰۰۷: ۳۰۳) در طرف مقابل گروهی، این نظریه را فاقد هرگونه تجدید و نوگرایی در زبان دانسته و آن را فقط نوعی پژوهش نقدی بر اساس مکتب ساختارگرایی و با بهره‌مندی از میراث زبانی قدیم تلقی می‌کنند. همان گونه که بر این باورند این نظریه نتوانسته الگویی نو و آموزشی برای زبان عربی بدست دهد و فقط در برخی مسائل نوآوری داشته است. (حسان، ۲۰۰۲: ۲۰) بیشترین نقد وارد بر همبستگی قرینه‌ها، کاربردی نشدن و تطبیق نیافتن آن بر همه ابواب نحو است. وی این نظریه را به صورت تطبیقی در کتاب‌های «الخلاصة النحویة» و «البيان في روائع القرآن» بیان کرده است.

در واقع تمام حسان با سینه‌ای گشاده و به دور از هرگونه تعصب، بسیاری از نقدهای تند را نیز تحمل نمود. وی در مورد اغلب این نقدها می‌گوید: بیشتر نقدهایی که بر این نظریه گرفته شده، کاربردی نشدن آن بوده و همین مسئله سبب انگیزه مضاعف من در کاربردی نمودن این نظریه در کتاب «الخلاصة النحویة» شد. (همان، ۸) البته قبل از این که خود تمام حسان نظریه خود را کاربردی سازد، جمیل حمداوی مقاله‌ای تحت عنوان «منهج القرائن و أثره في التحصيل المدرسي في مادة قواعد اللغة العربية بالسلك الإعدادي المغربي» نگاشت که به بررسی تطبیق این نظریه بر نظام آموزشی کشور مراکش پرداخت و در پایان، نتیجه، رضایت‌بخش بود و بسیاری به یادگیری نحو به شیوه جدید علاقه‌مند شده بودند. (الحمداوی، ۱۹۹۶، ۴۰)

بنابراین نحویان به قرینه‌های دیگر علاوه بر اعراب نیز توجه داشته‌اند و اوج این توجه در دیدگاه‌های قرطاجنی و عبدالقاهر مشاهده می‌شود. نکته‌ای که در مقایسه نحو قدیم و جدید حائز اهمیت است، نگرش غالب بر جامعه علمی هر زمان است. بنابر گفته «عبدالرحمن ایوب» در کتاب «دراسات نقدية في النحو العربي»، نحو عربی غالباً بر مبنای اندیشه و تفکر جزئی که متکی بر شاهد و مثال است، استوار بوده و به نظریه‌پردازی، اهمیت چندانی نداده است. (ایوب، ۱۹۵۷: د)

اصولاً این که انتظار داشته باشیم همه آرا و نظریات دانشمندان قدیم به شکل نظریات علمی و با حدود و ثغور مشخصی ارائه شود، انتظار نابجایی است و صرفاً به دلیل آنست که در عصر حاضر آرا و نظرات دانشمندان وقتی مورد توجه قرار می‌گیرد که به شکلی یکپارچه و به عنوان نظریه مطرح شود و طبیعی است چنین دیدی تقریباً نزد زبان‌پژوهان قدیم وجود نداشته است. (نظری، ۱۳۹۰: ۱۱۱) نکته مهم دیگر در باب اندیشه تمام حسان، بهره بردن از دیدگاه‌های پیشینیان و معاصران برای پخته ساختن نظریه خویش بوده؛ این مسئله از آن جهت اهمیت دارد که اغلب نحویان و زبان‌شناسان معاصر عربی همچون ابراهیم مصطفی (از نحویان معاصر و صاحب کتاب إحياء النحو)، محمد الکسار المَحَامِي (از نحویان معاصر و صاحب کتاب المفتاح في تعريب النحو) و... در پی آن بوده‌اند که با نفی قدیم، نحو را از نو احیا سازند، ولی در این میان تمام

حسان با وجود این‌که تحصیل‌کرده غرب بوده و اندیشه آنها را بر نحو عربی پیاده ساخته است، باز حفظ میراث بازمانده از پیشینیان را ضروری دانسته و به تعبیر خودش باید «الجمع بین التراث و الحدائث» را در پیش گرفت.

نتیجه

با توجه به آنچه در این نوشتار مطرح شد، می‌توان گفت:

- ۱- نظریه همبستگی قرینه‌ها، نظریه‌ای برخاسته از روح قدیم است و در این راستا از نظریات نوین زبان‌شناسی هم بهره برده است.
- ۲- حازم القرطاجنی و عبدالقاهر جرجانی، هم‌چنین ساختارگرایی و انسجام هالیدی مواردی است که این نظریه بر اساس آن پایه‌ریزی گشته است.
- ۳- بیشترین تأثیرپذیری تمام حسان، دیدگاه‌های حازم القرطاجنی است: یکی بحث همبستگی و پیوستگی است و دیگری معنی و مبنی که این مورد را از عنوان فصل‌های کتاب منهج البلغاء قرطاجنی گرفته است.
- ۴- مسئله مهم در این نظریه، بازخوانی مسائلی همچون شاذ و نادر و قلیل در زبان عربی بوده که آنها را تحت عنوان رخصت در قرینه مطرح نمود.
- ۵- وی با کاربردی ساختن این نظریه در دو کتاب «الخلاصة النحویة» و «البيان في روائع القرآن»، کمک شایانی به بحث آموزش زبان عربی کرد.
- ۶- هرچند این نظریه توانست نگاه گسترده و جامعی به جمله و متن داشته باشد و علاوه بر اعراب، دیگر قرینه‌ها را در فهم معنی در نظر بگیرد، ولی دیگر نحویان هم بر این مسئله واقف بوده‌اند. تنها تفاوت در این نکته است که قدیم همچون عصر حاضر، بحثی چون نظریه‌پردازی مطرح نبوده، ولی در عصر حاضر، نظریه اهمیت شایانی دارد. تمام حسان از معدود نحویان معاصر است که چنین دیدگاه میانه‌روی داشته و از قدیم و جدید پایه‌پای هم در دیدگاه‌هایش بهره برده است. از مباحثی هم‌چون بحث زمان صرفی و نحوی، دیدگاه‌های قرآنی و تقسیم کلمه به هفت قسمت در دیدگاه تمام حسان، می‌توان به عنوان موضوعات پژوهش در آینده بهره گرفته شود.

منابع

القرآن الكريم

- آقا گل زاده، فردوس، **تحليل گفتمان انتقادي**، تهران، انتشارات علمي فرهنگي، چاپ اول، ١٣٨٥ ش.
- ابن جنّي، أبو الفتح عثمان، **الخصائص**، تحقيق محمد علي النجار، القاهرة: المكتبة العلمية، ١٩٥٢ م.
- ابن عقيل، بهاء الدين عبدالله، **شرح ابن عقيل**، تحقيق محمد محيي الدين عبدالحميد، طهران: بعث، الطبعة الأولى، ١٤٢٧ هـ. ق.
- ابن فارس، أبو الحسين أحمد، **الصاحبي في فقه اللغة العربية و مسائلها و سنن العرب في كلامها**، بيروت: دارالكتب العلمية، الطبعة الثانية، ٢٠٠٧ م.
- _____، **معجم مقاييس اللغة**، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ٢٠٠٨ م.
- ابن مالك، محمّد بن عبدالله، **متن ألفية ابن مالك**، الرياض: دارالمغني، الطبعة الأولى، ٢٠٠٠ م.
- ابن هشام، أبو محمّد عبدالله، **مغني اللبيب عن كتب الأعراب**، طهران: مؤسسة الصادق، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ هـ. ش.
- أنيس، ابراهيم، **الأصوات اللغوية**، مكتبة نهضة مصر، لا.ت.
- أيوب، عبدالرحمن، **دراسات نقدية في النحو العربي**، الكويت: مؤسسة الصباح، ١٩٥٧ م.
- بسندي، خالد بن عبدالكريم، «نظرية القرائن في التحليل اللغوي»، العدد الثاني، مجلة اتحاد الجامعات العربية للآداب، ٣١٩-٢٨٣، ٢٠٠٧ م.
- الجرجاني، عبدالقاهر، **دلائل الإعجاز في علم المعاني**، تعليق رشيد رضا، بيروت: دارالمعرفة، الطبعة الثالثة، ٢٠٠١ م.
- الجندي، أحمد علم الدين، «علامات الإعراب بين النظر و التطبيق»، العدد الثاني، مكة المكرمة، جامعة أم القرى، ١٩٨٤ م.
- حاجي زاده، مهين، **دستورنويسي و زبان شناسي عربي**، تهران: جهاد دانشگاہي دانشگاہ تهران، چاپ اول، ١٣٨٨.
- حسنان، تمام، **البيان في روائع القرآن**، القاهرة: مكتبة الأسرة، الطبعة الثانية، ٢٠٠٣ م.
- _____، **الخلاصة النحوية**، القاهرة: عالم الكتب، الطبعة الأولى، ٢٠٠٠ م.
- _____، **اللغة العربية معناها و مبناها**، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٧٣ م.
- _____، **مقالات في اللغة و الأدب**، القاهرة: عالم الكتب، الطبعة الأولى، ٢٠٠٦ م.
- الحمداوي، جميل، «**منهج القرائن و أثره في التحصيل المدرسي في مادة قواعد اللغة العربية**»، العدد الأربعين، مجلة التربوية، ١٩٩٥.

رمضان، اینتسام عبدالکریم، «مؤشرات العمل النحوي بين القدماء والمحدثين»، العدد الحادي عشر، مجلة المختار للعلوم الإنسانية، ۲۰۱۰.

السامرائي، فاضل، الجملة العربية والمعني، اردن: دارالفكر، الطبعة الثانية، ۲۰۰۹ م.

_____، معاني النحو، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ۲۰۰۷ م.

السيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، همع الهوامع شرح جمع الجوامع، دارالمعرفة، بي تا.

الشريف الجرجاني، علي بن محمد، التعريفات، بيروت: مكتبة لبنان، ۱۹۸۵ م.

عبداللطيف، محمد حماسة، العلامة الإعرابية في الجملة بين القديم والحديث، القاهرة: دار الفكر العربي، ۱۹۸۳ م.

العارف، عبدالرحمن حسن، تمام حسان رائداً لغويا، القاهرة: عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۲۰۰۲ م.

علوي مقدم، مهيار، نظريه‌هاي نقد ادبي معاصر (صورت گرائي، ساختارگرائي)، تهران: انتشارات سمت،

چاپ اول، ۱۳۷۷ هـ ش.

القرطاجني، حازم بن محمد، منهاج البلغاء وسراج الأدياء، تحقيق محمد الحبيب ابن الخوجة، تونس:

دارالكتب الشرقية، ۱۹۶۶.

محمد، أحمد سعد، الأصول البلاغية في كتاب سيبويه، القاهرة: مكتبة الآداب، الطبعة الأولى، ۱۹۹۹ م.

مصطفي، إبراهيم، إحياء النحو، القاهرة: دارالكتاب الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۹۹۲ م.

مندور، محمد، في الأدب والنقد، القاهرة: نهضة مصر، ۱۹۸۸ م.

نظري، عليرضا وديگران، «زبان‌شناسي متن و الگوي انسجام در آراي نحوي، بلاغي و نقدي قديم»،

سال سوم، شماره سوم، مجله ادب عربي دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ هـ ش.

يعقوب، إميل بديع، موسوعة النحو والصرف والإعراب، ۱۳۸۸ هـ ق.